



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹) أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)﴾

اختیار انسان در محدوده پذیرش ایمان براساس علم و تصدیق

در تبیین مسئله ایمان به این نتیجه رسیدیم که يك علم و تصدیق و ثبوت محمول برای موضوع است که آن کار عقل نظری است و از سنخ علم است. بعد از تبیین علمی و تصدیق علمی و ثبوت محمول برای موضوع، يك عمل اختیاری بر ما واجب شده است و آن ایمان است. ایمان آن است که عصاره این علم و تصدیق را به جانمان گره بزیم که آن عقد را عقیده کنیم که این اوّلی عقد بود که قضیه را عقد می گویند دومی عقیده است. این دومی يك فعل اختیاری است که انسان می تواند بپذیرد و می تواند نپذیرد لذا مورد تکلیف است و بر او واجب است قبول بکند (این يك).

۲ جهاد عملی در برابر درگیری سپاه عقل و جهل

دوم اینکه نفس، میدان تیر ۱۵۰ تیرانداز مسلح است طبق همین حدیثی که مرحوم کلینی به وسیله سماعه از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است ۷۵ نیروی مسلح جزء سپاه عقل‌اند و ۷۵ نیروی مسلح جزء سپاه جهل. این ۱۵۰ نیروی مسلح تیرانداز همواره در نبردند این همان میدان جهاد است که این جهاد واقعاً دشوارتر از جهاد بیرون است لذا از جهاد بیرون به عنوان جهاد اصغر یاد شده است و از جهاد درون به عنوان جهاد اکبر، البته این اکبر نسبی است مسئله اخلاق، جهاد اوسط است مسئله عرفان، جهاد اکبر است. در مسئله اخلاق آن شخص سالک می‌کوشد آدم با تقوا و عادل بشود از جهنم برهد و اهل بهشت بشود در جهاد اکبر می‌کوشند بهشت را ببینند نه بهشتی شوند این بین عقل و قلب است بین حکمت و عرفان است بین معقول و مشهود است که جهاد اکبر است و کم ممکن است سالکان به این مقصد برسند غالباً در همان جهاد اوسط می‌مانند می‌شوند آدم خوب و اهل بهشت اما کسی که اینجا نشسته است بهشت را ببیند جهنم را ببیند «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا... وَهُمْ وَالتَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۱ که این بیانات در سخنان نورانی حضرت امیر هست این خیلی کم است حالا فعلاً آن محل بحث نیست.

مصادیق زیانبار نادیده گرفتن احکام عقلی

در جهاد اوسط این میدان تیر ۱۵۰ گانه کار آسانی نیست گاهی ممکن است انسان مطلبی را یقین داشته باشد و هیچ تردیدی نداشته باشد که این حق است ولی بر خلاف آن اقدام کند، چرا؟ چون آنکه اقدام می‌کند یک نیروی دیگر است الآن مسئولیت اداره درون را آن نیرو به نام شهوت یا غضب به عهده گرفته.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

شما می بینید اینهایی که - خدای ناکرده - گرفتار اعتیاد می شوند، زیانبار بودن آن را هر روز دارند می بینند اینها می بینند که اعتیاد نتیجه اش این است که اول سرقت از منزل خودش شروع می شود بعد از جای دیگر شروع می شود بعد کارتن خوابی شروع می شود این فهم و این علم يك مرجع معزول است این عقل فتوا می دهد که دست به این کار نزن خب کسی گوش به این فتوا نمی دهد مگر عقل، مدیر داخلی این شخص معتاد است این جوانی که «غلبت شهوته عقله»^۲ عقلش يك حاکم معزول است يك علم صد درصد دارد این به او می گوید علمت به درد خودت می خورد من این لذت را می خواهم. این چرا و چون بر نمی دارد چون برهانی نیست، اگر کسی - خدای ناکرده - در میدان جهاد درون شکست خورد عالماً عامداً گناه می کند.

این کلمه «مُسْتَيْقِن» در قرآن کریم گاهی نفی شده گاهی اثبات آنجا که نفی شده سخن منکران معاد است فرمود اینها که درباره معاد استبعاد دارند نه استحاله، می گویند بعید است دوباره زنده شود چون نمونه اش را ندیدند اینها که منکران معادند می گویند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾^۳ استبعاد می کنند لذا می گویند ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾^۴ ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَتَرَاهُ قَرِيباً﴾^۵ اما در قسمت اثبات فرمود فرعون و فرعونیان صد درصد یقین پیدا کردند که حق با موسای کلیم است ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ فرمود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۶ و وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾^۷ برای تو روشن شد صد درصد معلوم شد که این معجزه است این بیان نورانی که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از هوای او نیست همین است از وجود مبارک رسول

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵.

۳. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

۴. سوره ق، آیه ۳.

۵. سوره معارج، آیات ۶ و ۷.

۶. سوره نمل، آیه ۱۴.

۷. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»^۸ این برای نفس است چرا «أعدى عدو» این است؟ برای اینکه ماری که به آدم حمله کرده یا سگی که به آدم حمله کرده انسان اگر يك تگه گوشت جلوی اینها بیندازد همان چند لحظه‌ای که اینها مشغول خوردن گوشت و اینها هستند از آدم دست برمی دارند ولی اگر انسان به خواسته نفس عمل کرد این دو قدم جلوتر می آید این طور نیست که صبر بکند بگوید خیلی خب این يك ساعت من کاری به شما ندارم تو می خواهی توبه کنی یا فرار کنی، اگر سگی حمله کرد می شود با يك تگه گوشت او را سرگرم کرد و فرار کرد اما اگر نفس گفت این نامحرم را نگاه کن حالا این نگاه کرد این طور نیست که این شخص يك ساعت یا يك لحظه یا يك دقيقه از او نجات پیدا کند بتواند توبه کند، این قدری جلوتر می آید لذا «أعدى عدوك» این است فرمود: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك» و صریحاً دستور دادند فرمودند: «جاهدوا أهوائكم كما تجاهدون أعدائكم»^۹ با این دشمن بجنگید و گرنه علمتان هیچ کاره است این بیان نورانی حضرت امیر این بود که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^{۱۰} اینکه عالم نود و نه درصد را نمی گوید این عالم صد درصد را می گوید، اگر کسی احتمال خلاف می دهد ولو نیم درصد این دیگر عالم نیست این مظنه دارد فرمود عالم است اما علمش معزول است. سرش آن است که زمام کار به دست عقل نیست زمام کار را دیگری گرفته.

فضیلت انسان در برابر غلبه قوای عقلی بر شهوانی از منظر روایت

حالا این بیان نورانی وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) را ملاحظه بفرمایید. در کتاب شریف وسائل طبع مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) جلد پانزده صفحه ۲۰۹ و ۲۱۰ در آنجا حدیثی را از مرحوم صدوق از کتاب

۸. عده الداعی، ص ۳۱۴.

۹. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۷۰؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲۰، ص ۳۱۴.

۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

علل الشرائع ایشان نقل می‌کند که «عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن عبدالله بن سنان» نقل کرده که عبدالله بن سنان می‌گوید «سألت أبا عبدالله جعفر بن محمد الصادق (عليهما الصلاة و عليهما السلام) فقلت الملائكة أفضل أم بنو آدم» فرشته‌ها بالاترند یا فرزندان آدم؟ وجود مبارك امام صادق بیان نورانی حضرت امیر را در جواب ذکر کرد: «فقال، قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليهما الصلاة و عليهما السلام) إن الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم كلتيهما فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم» این «غلب شهوته عقله» یعنی این، عقل صد درصد به طور جزم می‌داند این کار ضرر دارد بسیار خوب اما شهوت می‌گوید من به حرف تو گوش نمی‌دهم من این ماده مخدر چند لحظه مرا آرام کند من می‌خواهم. هر چه بگویند این آینده‌اش خسران است الآن هم ضرر دارد سم را شما به بدن می‌ریزی این خیال می‌کنی لذیذ است این برهانی نیست می‌گوید برو کنار، تو حاکم معزولی. بنابراین اگر کسی عقل نظر را پیروز نکند و میدان به شهوت و غضب بدهد و رهبری کارها را به عهده عقل عمل نگذارد می‌شود ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^{۱۱} علم برای نیروی ادراکی است کار برای نیروی تحریکی است برای بخش اجراست اجرائیات نفس به دست دیگری است،

بیان حقیقت ایمان و آثار سفرهای چهارگانه عقل عملی

بنابراین ایمان جزء محدوده عمل علمی است، خود این ایمان، عمل است (يك) عمل دو قسم است يك وقت عمل بدنی است مثل حرکت که خود این عمل شاهد و مُدرك و عاقل نیست (دو) يك وقت است برای برخی از شئون مجرّده نفس است خود این عمل سنخس سنخ مجرّد است و شهود (سه) اراده این طور است، عدالت این طور است،

۱۱. سورة اعراف، آیه ۱۷۹.

تقوا این طور است، شهادت این طور است، عفت این طور است عفت يك ملكه عملی آگاهانه است زیرا اگر در بخش‌های والا جزء شئون نفس است، با ادراک همراه است و همهٔ اسفار اربعه برای همین عقل عملی است و الا عقل نظری که سفری ندارد عقل نظری می‌تواند به تعبیر اینها از عقل هیولانی به عقل بالملکه، بالفعل و بالمستفاد شود، شیخ‌الرئیس شود فارابی این دیگر اویس قرن نمی‌شود این در برهان قوی است بله اما بهشت را ببیند و جهنم را ببیند و اینها يك راه دیگر است آن برای عقل عملی است عقل عملی که «ما به عبد الرحمن واكتسب به الجنان»^۱ وقتی راه افتاد اسفار اربعه را طی می‌کند سفر «مِن الخلق إلى الحق» دارد و سفر «مِن الحق إلى الحق» دارد بعد سفر «مِن الحق إلى الخلق» دارد چهارمین سفر این است که سفر «مِن الخلق إلى الخلق بالحق» دارد که اگر کسی به این سفر چهارم رسید همهٔ علوم را اسلامی می‌داند زیرا هر چه در عالم هست علما، مفسران آن‌اند (يك) و هر چه در عالم هست خلقت است و هیچ اثری از طبیعت نیست (این دو) تفسیر خلقت خدا عین علم الهی است خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، از دریا و عمق دریا تا اوج سپهر همهٔ علوم می‌شود اسلامی منتها مشکل کسانی که باور نکردند ما علم غیر اسلامی نداریم این است که اینها خیال کردند علمی اسلامی است که در يك آیه یا در يك روایت فرمولش ذکر شود غافل از آنکه معلوم، خلقت است و علم به وسیلهٔ عقل، چراغ خلقت‌شناسی است اینها آمدند معلوم را از خلقت به طبیعت منتقل کردند و چراغ الهی را مصادره کردند و گفتند عقل بشری، عقل بشری یعنی چه؟ بشر دارد این را؟ این بشر که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْتَى﴾^۲ این بشری که در دوران کهنسالی به جایی می‌رسد که ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۳ پس هر چه بشر می‌فهمد عطیهٔ الهی است ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سورهٔ قیامت، آیه ۳۷.

۳. سورهٔ حج، آیه ۵.

يَعْلَمُ^۱ اینها آمدند چراغی که خدا روشن کرد این را مصادره کردند گفتند بشری است خلقت را ارباً اربا کردند گفتند طبیعی است بعد گفتند مگر ما فیزیکِ اسلامی داریم شیمی اسلامی داریم، خب شما آمدید همه چیز را غصب کردید بله، وقتی که چراغ الهی را برای خودت دانستی خلقت را هم به طبیعت تبدیل کردی بله، چیزی به نام اسلام نمانده اما در سفر چهارم «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ» مثل اینکه آدم چراغی در دستش است دارد حرکت می‌کند خب این هر چیزی را سر جای خودش می‌بیند دیگر.

معیار برتری انسان در راه جهاد با نفس

غرض آن است که بیان نورانی امام صادق که از وجود مبارك حضرت امیر (سلام الله علیهما) نقل می‌کند این است که در جهاد درون اگر کسی حرفِ اولش را عقل می‌زند بله این بالاتر از ملائکه است، اگر کسی حرفِ اولش را شهوت می‌زند این پایین‌تر از حیوان است آن که حرفِ اولش را شهوت می‌زند معنایش این است که علم دارد صد درصد که چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است ولی «غلبَ شهوئُهُ عقلَهُ» نه معنایش این است که این احتمال می‌دهد آینده خوبی داشته باشد و مانند آن. اگر جایی مشکل اجرایی داشتیم مکرر به درس و بحث بچسبیم این درس و بحث يك مقدارش برای ما کافی است مقداری به نماز شب بچسبیم، مقداری به زیارت «عاشورا» بچسبیم، مقداری به زیارت «آل یاسین» بچسبیم، مقداری به زیارت «امین الله» بچسبیم این مشکل را حل می‌کند وگرنه ما چه چیزی را نمی‌دانیم، آنهایی که نمی‌دانیم که از ما نمی‌خواهند اینکه می‌دانیم عمل نمی‌کنیم مکرر به درس و بحث می‌چسبیم این درس و بحث روزی برای ما کارآمد است که بشود رأی مطاع اما اگر بشود يك مرجع معزول اثری ندارد همان آیه‌ای که چند روز قبل تلاوت شد از سوره مبارکه «زمر» درست است که فرمود عَالِمٌ وَ غَیْرُ عَالِمٍ

۱. سوره علق، آیه ۵.

یکسان نیست اما در کنار نماز شب ذکر کرده فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آثَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾^۱ کسی در فضای نماز شب عالم باشد البته با دیگری فرق می‌کند اما اگر

کسی در آن فضا نباشد عالم باشد خب بالآخره «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» عالم بی‌عمل را ملاحظه می‌فرمایید که

جهنمی‌ها می‌گویند بوی بدش ما را آزار می‌کند^۲ این برای^۱ است؟! چرا می‌گویند خدای سبحان هفتاد گناه جاهل را

می‌آمرزد قبل از اینکه يك گناه عالم آمرزیده شود^۳ عالم در لبه جهنم است گناه همان و افتادن همان ولی جاهل از

جهنم فاصله دارد ممکن است افتان و خیزان بیفتد و بلند شود، سرش همین است. اگر ما در این مثال خوب دقت

کنیم به ممثل پی می‌بریم ما با چشم گرد و غبار را می‌بینیم و می‌دانیم که اگر چشم را نبندیم این غبار می‌آید چشم را

کور می‌کند اما چشمی که می‌بیند که نمی‌تواند خودش را حفظ کند این مُژّه و پلك است روی هم می‌آید این زیب را

خدا آفرید که آدم چشمش را حفظ کند حالا اگر این زیب مشکل داشت و بیمار بود خب چشم هر چه ببیند با

تلسکوپ ببیند با میکروسکوپ ببیند مشکل حل نمی‌شود عمل را برخی به عهده دارند علم را برخی دیگر به عهده

دارند اگر نفس بتواند کلمه جامعۀ باشد همه اینها را سر جای خود بنشاند «طوبی له و حُسن مآب» این می‌شود ﴿قَدْ

أُفْلِحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۴ وگرنه «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «شَرٌّ»

برای اینکه در قرآن دارد که ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.

۱. سوره زمر، آیه ۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۷.

۴. سوره شمس، آیه ۹.

علم و عمل، وسیله بهره‌مندی از میراث معنوی و نعمات بهشتی

در جریان ارث کسی بخواهد با موت ارادی وارث انبیا شود یا با بحث‌های دیگر وارث بهشت شود این متوقف است بر اینکه مقداری از آیات الهی را بداند سنت اهل بیت (علیهم السلام) را بداند اما آن دیگر علم‌الدراسه می‌خواهد نه علم‌الوراثه، علم‌الوراثه بر علم‌الوراثه متوقف نیست علم‌الوراثه بر علم‌الدراسه متوقف است یعنی کسی يك مقدار احکام را با درس و بحث می‌داند بعد وقتی به آن عمل کرده از علم‌الوراثه سهمی می‌برد و عملش هم با پیروی قرآن و عترت است فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾^۱ مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان این مطلب را نقل می‌کند که آیا فردوس رومی است یا عربی، همین در اشعار جریر هم آمده است اما صرف اینکه این کلمه در ابیات جریر آمده دلیل عربی بودن او نیست باید مشاهده کرد که این مشتقاتش، هم خانواده‌اش، اصل و فرعش عربی است یا يك کلمه دخیل است مرحوم شیخ طوسی هیچ کدام از این دو قول را ترجیح نداد که آیا این رومی است یا عربی است^۱ ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

لطایفی از مراتب خلقت انسان از منظر آیات

در جریان خلقت که زمینه برای بحث معاد است مشابه این در سوره مبارکه «حج» گذشت منتها در سوره «حج» که این آیات را می‌خواندیم وعده داده شد که بخش مهم خلقت انسان در سوره مبارکه «مؤمنون» است در سوره مبارکه «حج» آیه پنج به این صورت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثُرَابٍ﴾^۱ این يك، حالا یا انسان اولی از تراب است بعد نسل او از نطفه یا نه، همین انسان‌های معمولی از خاک‌اند زیرا این خاک به وسیله امور کشاورزی تبدیل می‌شود به میوه و گندم و برنج و امثال ذلك بعد آنها تبدیل می‌شوند به

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

نطفه، شاید یکی از این دو تفسیر را انسان بتواند به قرینهٔ سورهٔ «سجده» ترجیح بدهد که آیهٔ سورهٔ «مؤمنون» به قرینهٔ آیهٔ سورهٔ «سجده» یکی برای اصل است یکی برای نسل.

در سورهٔ «حج» این چنین فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ﴾ مضغه در آنجا مشخص شد يك تکه گوشت را نمی گویند مضغه، اگر شبیه گوشت های جویده باشد که مضغ شده باشد جویده شده باشد آن را می گویند مضغه وگرنه صرف يك تکه گوشت را مضغه نمی گویند، گوشت شبیه گوشت های جویده شده را مضغه می گویند، این مضغه دو قسم است مُخَلَّقَه و غیر مُخَلَّقَه که فرقی این است گاهی هدر می رود گاهی در رَحِم می ماند فرزند می شود این بخش گذشت. فرمود این کار را کردیم ﴿لُبَّيْنَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلُّوْا أَسْدَكُم مِّنْكُمْ مَّن يَتَوْفَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِّن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ بعد جریان معاد را از اینجا شروع کرد ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُبْتِثَ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾^۱ که مسئله خلقت دنیا را به مسئله قیامت مرتبط کرد.

در آیات محلّ بحث سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» يك خصوصیت برجسته ای است که در آیات دیگر نیست در آیهٔ دوازده به بعد سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» که محلّ بحث است فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾ که این می تواند ناظر به همان خلقت حضرت آدم باشد. نفرمود «فجعلناه نطفة» فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ که این شاید مناسب با آیات سورهٔ مبارکهٔ «سجده» باشد در آنجا آیهٔ هفت به بعد به این صورت است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ

خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ﴿۱﴾ از اینکه می‌فرماید انسان را از طین ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ این معلوم می‌شود که آن برای انسان اوّلی است این برای نسلِ اوست چه اینکه در سوره مبارکه «سجده» فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ گرچه بر هر انسانی هم قابل تطبیق است ولی تناسب آیات سوره «مؤمنون» که محلّ بحث است با آیات سوره «سجده» زیاد است چه اینکه سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) به آن اشاره فرمودند.^۱

یادآوری خلقت انسان در مرحله عظام جهت اثبات معاد

﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ برخی‌ها «عَظْم» قرائت کردند^۲ لکن آیات قرآن کریم «عِظَام» را تثبیت می‌کند برای اینکه انسان يك تکه استخوان نیست و يا يك استخوان شبیه هم نیست که در همه اعضا باشد درجات استخوان، انحاء استخوان، خصوصیت‌های استخوان یکسان نیست لذا در همه جا سخن از عِظَام است نه عَظْم. می‌بینید در سوره مبارکه «اسراء» که قبلاً گذشت آنجا سخن از عِظَام بود نه سخن از عَظْم تعبیر قرآن کریم درباره خلقت انسان در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۴۹ این است ﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا﴾ گرچه محتمل است که آنجا ناظر به عموم مردم باشد که قرآن دارد همه زنده می‌شوید مستشکل بگویند اینها که عِظَام رَمِيم‌اند، عِظَام رُفَات‌اند ولی شواهد دیگر هست که وقتی بخواهد از کیفیت معاد برای انسان سخن بگوید از او به عِظَام رَمِيم یاد می‌کند در سوره مبارکه «یس» بخش پایانی‌اش این است آن شخصی که [درباره‌اش فرمود:] ﴿ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾ ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^۳ استخوانی را از قبرستان در آورده که استخوان سر يك

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. رك: جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۸، ص ۸؛ التفسير الكبير، ج ۲۳، ص ۲۶۵.

۳. سوره يس، آیه ۷۸.

انسان بود اینکه برای جامعه نبود برای امت نبود برای جمیع نبود، از يك انسان به عنوان عظام یاد کرده است ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ چه اینکه در سوره مبارکه «نازعات» هم سخن از عظام است فرمود: ﴿يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً﴾^۱ پس در همه موارد می‌گویند ما يك سلسله استخوان‌ها می‌شویم چون استخوان دستگاه سینه، استخوان پا، استخوان دست اینها کاملاً فرق می‌کند. خب به هر تقدیر اینجا جمع ذکر کرد فرمود: ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ اینجا همه با «فاء» است بعد.

ناکارآمدی ادبیات عرب در ارزیابی معانی و مفاهیم قرآن

فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ ما او را طور دیگر کردیم. انشا یعنی ایجاد، همان را ایجاد کردیم؟ اینکه تحصیل حاصل است؛ چیز دیگر را به او دادیم؟ اینکه انشای خلق آخر نیست اعطای چیز جدید است. ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ او را ما به سبک دیگر درآوردیم.

مستحضرید که در تفسیر لغات قرآن قسمت مهمّش مراجعه به خود آیات قرآنی و روایات است آن ادبیات عرب این قدرت را ندارد که این لطایف قرآنی را تبدیل کند حالا اگر کسی به /المغنی و امثال /المغنی مراجعه کرده یا به کتاب لغت جناب صاحب مغنی و امثال صاحب مغنی این لغات را این کلمات را حصر این مطالب را از کجا گرفتند؟ عرب، صرف و نحو مدوّن داشت که ما قرآن را بر آن تطبیق کنیم یا چند شعری در سبعة معلّقه و امثال ذلك داشت در جاهلیت بعد از اسلام عرب علم پیدا کرد در ذیل آیه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۲ آنجا این بحث گذشت که فخررازی می‌گوید اگر برای شما ثابت شد که قرآن کلام حق است کما هو الحق، دیگر نگو ما «تفعّله» نداریم ببین

۱. سوره نازعات، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

قرائت شده یا نشده.^۱ بلکه می‌توانیم بگوییم که عاصم قرائت کرده یا فلان کس قرائت نکرده بلکه، چون این قرائات می‌رسد به اهل بیت دیگر. آنها اجازه دادند این طور قرائت بشود معنای اختلاف قرائت اگر متواتر باشد به اهل بیت برسد این نیست که - معاذ الله - با تحریف قرآن سازگار است تا کسی بگوید بالأخره يك گونه‌اش نازل شد. تحریف قرآن - معاذ الله - معنایش این است که آن طوری که نازل شده را به میل خود تغییر دهند اما اگر ذات اقدس الهی به وسیله رسول خدا به اهل بیت (علیهم السلام) بفرماید این آیه را به آن طرز هم می‌شود قرائت کرد این دیگر تحریف نیست، اگر هفت گونه باشد یا هفت قاری باشند هر کدام دو نحو قرائت کنند تا کسی بگوید «قرآن ز بر بخوانم با چهارده روایت»^۲ اینکه تحریف نیست این - معاذ الله - به غیر اهل بیت که وصل نیست این به کسانی وصل است که همه‌شان ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳ حالا یا بالاصاله مثل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا به برکت پیغمبر مثل اهل بیت، بنابراین اگر روایت معتبر نباشد خب حق با شماست این حرف عادی است و حجت است اما اگر روایت معتبری رسید که اهل بیت اجازه دادند ما این طور قرائت کنیم این معنایش این است که به اذن خداست خدای سبحان این طور نازل کرده بعد فرمود آن طور هم می‌شود قرائت کرد این دیگر تحریف نیست.

کیفیت تکمیل خلقت انسان با دمیدن روح

به هر تقدیر این ﴿أَنْشَأْنَاهُ﴾ را نباید بگوییم معنی این طور گفته فلان کس این طور گفته، ببینیم از خود آیه چه در می‌آید (يك) از آیات دیگر چه در می‌آید (دو)، يك گوشه‌اش را البته از ادبیاتی که رسیده استفاده کنیم غالب فرمایشات این ادبا آنها که آگاهانه‌تر چیز نوشتند سندش قرآن است و روایات ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ یعنی همان را

۱. رك: التفسير الكبير، ج ۵، ص ۲۹۴.

۲. رك: دیوان حافظ، غزل ۹۴.

۳. سورة نجم، آیات ۳ و ۴.

ما بالا آوردیم حالا تبدیل کنید به «صیرنا» تبدیل کنید به «بدلنا» ولی بیگانه نیست که چیز بیگانه‌ای را به او داده باشیم. این چون خیلی شفاف است مسئله ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ با این شفاف می‌شود ظاهر ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ با همان حرفی که روح قبل از بدن بود و جدای از بدن بعد به بدن تعلق گرفت هماهنگ است. ظاهر این ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ با جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقا می‌تواند هماهنگ باشد اگر ما شواهدی داشتیم که ممکن است همین شیء به تدریج مجرد شود آن‌گاه آن مسئله جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقا ثابت می‌شود، اگر شواهدی نداشتیم این مطابق ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ تفسیر خواهد شد.

«و الحمد لله رب العالمین»